

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا أبى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

سخنانی به مناسبت دهه فجر:

خب در دهه مبارکه فجر هستیم و در آستانه روز 22 بهمن روز پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی و به ثمر رسیدن مجاهدت‌های امام امت و امت فداکار و مراجع بزرگ و روحانیت معظم شیعه. خدای متعال ان شاءالله همه ما را جزو شاکرین این نعمت قرار دهد به این که قدر این نعمت بزرگ را بدانیم. این نعمت در حقیقت آرزوی موالیان اهل‌بیت (علیهم‌السلام) بوده است. بعد از قرون متطاووله و متمادیه که در متون کتب فقیه علماء می‌فرمودند فقیه مبسوط الید اگر باشد کذا، فقیه مبسوط الید کذا، قرن‌ها گذشت بعد از رحلت رسول خدا صلى الله علیه و آله و سلم و این بسط ید جز در زمان اندکی برای اهل حق نبود. مدت مختصری خود امیرالمؤمنین سلام الله علیه و مدت بسیار بسیار اندکی هم حضرت مجتبی علیه السلام. دیگر بسط یدی برای حق نبود. خدای متعال این بسط ید را عنایت فرموده. بنابراین شکر این نعمت بر همه ما لازم هست و مطمئناً اگر شاکر بودیم، خدای متعال «لأزیدنکم» نعمت‌هایش را افزون خواهد فرمود و پیروزی‌ها و ترقیات بالاتری را نصیب این ملت خواهد فرمود. روحانیت چون اصل این کار بوده بنابراین همین طور که در حدوث نقش مهم داشته، در بقاء هم نقش مهم دارد و عملکرد ما، وظیفه‌شناسی ما، بی‌تفاوت نبودن ما، موقف‌گیری‌های صحیح و به جای ما همه این‌ها در استمرار این انقلاب و این که مردم آن عقایدشان، آن اطمینان‌شان باقی بماند، بسیار بسیار نقش دارد. خدا نکند که ما از این دنیا برویم و آن جا از ما سؤال بشود که در مقابل این نعمت چگونه رفتار کردید. اگر خدای نکرده عمل ما، بی‌تفاوتی ما، موجب تضعیف یا از بین رفتن این فرصتی باشد که خدای متعال داده است، همان طور که اهل نظر فرمودند و واضح هم هست دیگر به این زودی‌ها معلوم نیست که موالیان اهل‌بیت (علیهم‌السلام) بتوانند حکومتی داشته باشند، دیگر این تجربه شده برای طواغیت عالم که نگذارند. بنابراین دیگر مزاحمت‌ها و جلوگیری‌ها را مضاعف خواهند کرد. بنابراین ما از فرصت‌های مختلفی که در پیش داریم که یکی از آن‌ها همین 22 بهمن هست که هر سال مردم با شرکت در راهپیمایی و تظاهرات اعلام می‌کنند به جهان که ما همان هستیم که در اول بودیم و از این انقلاب و از آرمان‌هایش ولو اشکالاتی داریم، ولو به بعض مسؤولین، به بعض قوانین، به بعضی از کارها مناقشه داریم اما اصل انقلاب و اصل این نعمت خدای متعال را اجر می‌دهیم و آن اشکالات را از مسلمانی مسلمان‌ها می‌دانیم نه از اسلام. آن‌ها خوب عمل نمی‌کنند. کاری به اسلام ندارد، کاری به انقلاب ندارد. آن‌ها هم شاید در اثر این است که ما خودمان کوتاه آمدیم و به امر به معروف، نهی از منکر درست عمل نکردیم. بنابراین بر همه ما است که ان شاءالله در مثل فردایی همان طور که مراجع هم فرموده‌اند ان شاءالله نکند کسی در خانه بماند ولو برای مختصری بیاید که این جمعیت به عالم نشان داده بشود که ما پای اسلام و اهل‌بیت علیهم‌السلام و آرمان‌های این انقلاب ایستاده‌ایم ان شاءالله.

شروع بحث: (6:30)

خب بحث ما در فرمایش محقق نائینی بود که ایشان در صغری دو مطلب داشتند. مطلب اول ایشان این بود که معیار این که امر منفصل در چه صورتی قرینه هست و در چه صورتی قرینه نیست را بیان فرمودند و بعد این را هم تطبیق کردند به مطلق و مقید و عام و خاص. در معیار، ایشان فرمود که هر منفصلی که اگر فرض شود متصل، در صورت اتصال قرینه هست، یحکم به این که در صورت انفصال هم قرینه است. این فرمایش ایشان و ادعایی که ایشان فرمودند. خب در قبال این فرمایش عرض کردیم که سه مطلب باید مورد بحث قرار بگیرد.

بحث اول: آیا هرچه عند الاتصال قرینه بود، عند الانفصال هم قرینه است (7:09)

مطلب اول این است که آیا این ادعای ایشان و فرمایش ایشان تمام هست یا تمام نیست.

اشکالات فرمایش مرحوم نائینی:

عرض شد که این فرمایش، این معیاری که ایشان فرمودند تمام نیست به دو دلیل.

اشکال اول:

دلیل اول عدم الدلیل است که ما دلیلی بر این فرمایش نداریم که در عقلاء چنین بنایی گذاشته شده باشد. و یا این که یک دلیل عقلی وجود داشته باشد که عقل یحکم به این که چیزی که در انفصال معلوم نیست قرینه هست یا نه، اگر متصل فرض کردی قرینه بود، در انفصال هم قرینه است. این لا دلیل عقلی علیه، و لا دلیل عرفی علیه و لا شرعی.

اشکال دوم: (7:53)

بیان دوم وجود منبهاات عقلایی است که کاشف است از این که چنین بنایی در عرف نیست و چنین قاعده‌ای وجود ندارد و آن این است که ما می‌بینیم عرف و وجدان عرفی در موارد اتصال حرفی می‌زند که اگر منفصل باشد آن حرف را نمی‌زند. و در موارد انفصال حرفی می‌زند که اگر متصل بود، نمی‌زند. بنابراین برای خود اتصال یک ویژگی‌ها و یک خصوصیتی در نظر عرف هست و برای این که او را قرینه می‌کند و برای انفصال یک خصوصیتی است که آن را از قرینه بودن باز می‌دارد. اگر بنا بود منفصلی که اگر متصل بود قرینه می‌شد، نباید این خصوصیات او در زمان انفصال از قرینه بودن خارج کند. از

باب مثال عرض کردیم مثلاً در متصل اگر که متکلمی گفت اکرم العالم و کنارش گفت لاتکرم أی فاسق. آن را به اطلاق گفت، و کنارش گفت لاتکرم أی فاسق. از ادات عموم استفاده کرد خب نسبت بین اکرم العالم و لاتکرم أی فاسق چیست؟ نسبت عموم و خصوص من وجه است. اما هر عرفی می‌فهمد که به این شدت و با ادات عموم وقتی گفت أی فاسق می‌خواهد ترجیح بدهد این حرف را بر آن. می‌خواهد بگوید به آن اطلاق اکرم العالم اخذ نکنی. هیچ فاسقی را، هر کسی می‌خواهد باشد اکرام نکن. علیرغم این که نسبت عموم و خصوص من وجه است اما این اتصال باعث می‌شود که عرف بفهمد و قضاوت کند این حرفش برای این است که می‌خواهد مقدم بدارد بر او و می‌خواهد بگوید اگرچه نگفتم اکرم العالم العادل ولی مقصودم همان عادل‌ها است. فاسق چه عالم باشد، چه غیرش باشد نباید اکرام بکنی. اما اگر همین را منفصل باشد آن جا بگوید اکرم العالم و با یک دلیل منفصلی، یک وقت دیگری بگوید لاتکرم أی فاسق، این جا به آن وضوح نیست که می‌خواهد آن حرف را بزند، ترجیح بدهد. فلذا این جا یقع این کلام که این‌ها عموم و خصوص من وجه هستند و در مورد اجتماع آیا تعارض می‌کنند، چه می‌شود؟ اگر کنارش بگوید، همان موقع بگوید، اتصال باشد، نه دغدغه‌ای ندارد و عرف می‌فهمد. می‌گوید این را الان گفت برای این که من برداشتم از اکرم العالم این نباشد که فاسق‌هایشان را هم باید اکرام کنم. اما اگر منفصل باشد در تحریر می‌ماند که مورد اجتماع پیدا می‌کند آن حرفش با این حرفش پس باید چه بگویم. خب این جا حالا بعضی‌ها آمدند گفتند در صورت اطلاق انفصال هم آن ظهورش تعلیقی است، و آن عموم تنجیزی است، این حرف‌ها را آوردند. بعضی‌ها اشکال کردند اما دغدغه دارد. آن جا وضوح دارد، دغدغه‌ای در آن نیست اما این جا دغدغه است علی‌قولین. یک عده می‌گویند این جا هم آن عام مقدم است و یک عده‌ای می‌گویند نه آن جا عام مقدم نیست تعارض می‌شود. پس بنابراین با اختلافات را در ظرف اتصال و انفصال می‌بینید. در ظرف انفصال عرض کردیم دیروز مثالی را. پس بنابراین با توجه به این امور، این‌ها منته می‌شود که ما دلیل پیدا بکنیم و بگویم دلیل داریم بر این که این قاعده عرفی نیست که شما می‌فرمایید. پس اولی عدم الدلیل است، دومی وجود منتهای است بر این که این قاعده غیر عرفی است و یک امر این طوری نیست.

سؤال: بیان مرحوم نائینی نمی‌خواهد موضوعیت به هر حال اتصال و انفصال را نفی بکند که اتصال موضوعیت دارد و باعث شدت این قضیه می‌شود بلکه ایشان می‌خواهد بفرماید این جا فقط بحث صلاحیت قرینیت است که اگر به هر حال لو فرض متصلاً صلاحیت قرینیت دارد...

جواب: نه همین مثال به ما گفت که وقتی متصل است این صلاحیت قرینیت دارد بلاکلام ولی همین جا وقتی همان منفصل می‌شود، دغدغه است. اگر متصل فرض کردیم دغدغه ندارند ولی وقتی منفصل داریم حسابش می‌کنیم، دغدغه وجود دارد. پس این جور نیست که اگر چیزی منفصل بود بیار متصلش کن. اگر متصل بود دغدغه نداشتیم روشن بود. و حال این که همین عرفی که وقتی اتصال دارد دغدغه ندارد، می‌بینیم همین عرف وقتی منفصل است دغدغه دارد و حال این که آن را هم اگر متصلش می‌کردیم خب همان بود. اگر بنا بود بنای عرف بر این باشد که منفصل اگر متصل بود لا دغدغه فیه مثل صورت اتصال است، باید این جور چیزی را ما ملاحظه نمی‌کردیم.

سؤال: استاد فرمودید غالباً، قید غالباً...

جواب: این غالب یعنی همان غالب‌هایی که قاعده درست کرده یعنی این قدر غلبه زیاد و

فراوان است که این قاعده‌ای است که بنابر ایشان گذاشته در فقه و در اصول و در موارد مختلف براساس آن جرح می‌کنند. یک غلبه این چنینی است. مثل غلبه‌ای که در مورد ظواهری که غالب المطابقه مثلاً هست، از این جهت باعث شده که اعتماد کنند عقلاء. حالا یک مواردی هم دیگر اغماض می‌کنند از این که تخلف از واقع پیدا می‌کند.

سؤال: در این مثال هم این بود که متصلاً ذکر شد باز هم این جا اجمال بود. یعنی اجمالی که آن جا هست نه به خاطر انفصال است به خاطر همان ساختار. اگر می‌گفت اکرم العالم و بعد بلافاصله می‌گفت لاتکرم الفساق آن جا هم باز همان دغدغه بود.

جواب: عرض کردم فساق نه. علی الاقوی فرمودند جمع محلا به الف و لام آن هم اطلاق است. علی الاقوی فرمودند اما بگوید لاتکرم ای فاسق. هیچ فاسقی را. این را کنار آن بگوید. بگوید اکرم العالم و لاتکرم ای فاسق. این می‌فهمد که نه آن می‌خواهد بگوید اگر عالم در آن، فاسق بود، آن را هم نمی‌خواهد اکرام بکند.

سؤال: مثال نقض واضحش عام و خاص منفصل است.

جواب: نه آن حالا می‌گوییم، آن چیز دیگر است. آن چیز آخری است که می‌خواهیم بگوییم چون مطلب دیگری که ایشان داشت همین بود که آمد این مطالب را به مقید و به خاص تطبیق فرمود این حرف را آن جا می‌زند.

سؤال: این جا هم می‌شود گفت که خیلی واضح‌تر از این آن که عرف تنافی می‌بیند.

جواب: حالا آن جا می‌گوییم. بله آن هم شاهد می‌شود. در همان جا درسته این‌ها.

بحث دوم: آیا اگر هر منفصلی وقتی متصل شد، قرینه بود، عند الانفصال هم قرینه است؟ (15:15)

مطلب دوم این است که شما می‌فرمایید هر منفصلی وقتی متصل شد اگر قرینه بود، این عند الانفصال هم قرینه است.

اشکال این است که این اشکال از شیخنا الاستاد دام ظلّه هست اصلش. ایشان می‌فرمایند که این اشکال این است که هیچ منفصلی عند الاتصال آن معیاری که شما در اتصال گفتید واجد نمی‌شود تا بشود قرینه. شما دیروز نقل کردیم عند الاتصال چه را گفتند قرینه است؟ آن‌هایی که فُضله در کلام هستند، فضله در کلام فرمودند قرینه بر عمده در کلام است. فضله در کلام چیست؟ حال است، وصف است، تمیز است، این‌ها که خودشان استقلال ندارند. این در حقیقت مثل عَرَض می‌مانند برای عمده در کلام، قائم به آن‌ها هستند. اکرم العالم العادل. یا اکرم العالم حال کونه عادلاً و امثال این‌ها که «حال کونه عادلاً» را خودش همین جور می‌شود گفت. باید یک عمده‌ای در کلام باشد تا این را بگوییم. وصف همین جور است، حال همین جور است، تمیز همین جور است و سایر فضله‌ها.

خب این حرف شما درسته و ما قبول داریم که فضله را وقتی می‌آورند همه عرف می‌فهمند این فضله را برای چه آورده؟ برای این که خصوصیتی از عمده می‌خواهد روشن بکند. اصلاً جایگاه فضله در کلام تبیین مراد جدی و واقعی از عمده است، از رکن در کلام است، مسند و مسندُ الیه. این درست. اما منفصل‌ها همه چه هستند؟ یک جمله مستقل، تام. بیایی در کنار رکن، آن را هم ذکر کنی، استقلالش و تمامیت خودش را از دست نمی‌دهد، فضله آن نمی‌شود. شما گفتید اکرم کل عالم و بعد در دلیل دیگری گفتید لاتکرم الفساق من العلماء. خب این لاتکرم الفساق من العلماء که منفصل است، بیار در کنار اکرم کل عالم بگذار، می‌شود اکرم کل عالم و لاتکرم الفساق من العلماء. این لاتکرم الفساق من العلماء که فضله اکرم العالم نمی‌شود. بله در خود لاتکرم الفساق من العلماء آن من العلماءش چیست؟ فضله است، معلوم می‌کند که از فساق چه کسانی مقصود است. هر جمله‌ای، هر کلامی که یک مسند و یک مسندُ الیه دارد آن فضله‌های در آن کلام فضله همان کلام است، نه کلام کنارش که آن برای خودش مسند و مسندُ الیه دارد و خالی از این فضله‌ها است. این، فضله آن نمی‌شود.

سؤال: حاج آقا می‌فرمایید همیشه این جوری است؟

جواب: همیشه این جوری است چون منفصل است. منفصل که شد باید خودش دارای شاکله جمله باشد. مسند داشته باشد، مسندُ الیه داشته باشد، عمده داشته باشد. مسند که پا در هوا نیست. آن، منفصله حتماً خودش دارای عمده هست یعنی مسند است، مسندُ الیه دارد. آن فضله در آن جا است. فضله در آن جا، فضله در این جا نمی‌شود. فلذا است این تطبیق هم که آقای نائینی فرموده است متصل را فرموده که همین که متکلم مشغول سخن گفتن است هر قیدی که بیاورد در کلامش یا هر کلامی که در کلامش درج کند، این همان اتصال است، همان فضله در کلام است. ایشان می‌فرماید آن جا هم اشکال دارد، آن حرف هم نادرست است. آن حرف هم تمام نیست. آن فضله‌ای که ادبا گفتند و قبول عرفیت هم دارد، مسأله درستی است که آن، مبین است، شارح است، مفسر است، قرینه هست، مراد جدی را روشن می‌کند از عمده در کلام، آن است که وصف همان است. قید همان است. اما یک جمله دیگری بود که در کنار آن جمله قرار گرفته بود که آن جمله دیگر خودش تمام خصوصیات را دارد آن قید موجود در آن، امر موجود در آن، فضله آن نمی‌شود.

سؤال: به صورت محتوایی که فضله آن هست.

جواب: فضله کدام هست؟

سؤال: شما لاتکرم الفساق را اگر به صورت انفصال بیاورد آن لاتکرم الفساق من العلماء را حذف کنید و به صورت اتصال بگذارید. شما اگر...

جواب: اتصال بگذاریم یعنی چه؟

سؤال: اکرم العلماء الا الفساق منهم. ...

جواب: عجب این که منفصل را متصل نکردیم.

سؤال: حرف مرحوم نائینی هم همین است.

جواب: نه این را نفرموده. شما به چه دلیل می‌آیید «الا الفساق» این جا می‌آورید. شما باید همان را متصل فرض کنید. نه قیود آن جا را بیاورید این جا. ببینید فرض این جوری فرموده. فرموده منفصل را متصل بکن، نه بیا قیدهایی که آن جا گفته، آن قیدهها را هم بیاور و در این جا قید قرار بده. عوض کن، نه همان کلام منفصل خودش را بیاور و متصل کن. نه این که بیا از آن جا یک قیدی بگیر و آن قید را بیا به این کلام اضافه کن. ساختار کلام مولی را عوض کن. نگو بله گفته اکرم العلماء و آن جا گفته لاتکرم الفساق من العلماء. بیا این جا بکن اکرم العلماء غیر الفساق. این جوری که نگفته. این جور که نمی‌کند عرف.

سؤال: مسأله نسبی است دیگر در ادبیات عرب. یک جمله خودش مستقلاً به حیث خودش ارکان دارد و بعد به حیث یک جمله دیگر می‌شود فضله آن، می‌شود جمله حالیه، می‌شود جمله وصفیه.

جواب: این محال است. به قول ایشان غیر معقول و محال.

سؤال: این جمله‌های حالیه و جمله‌های وصفیه چه هستند؟ می‌گویند این جمله حالیه است برای آن ذو الحال...

جواب: منفصل بوده؟

سؤال: بله. خودش ارکان دارد بعد ...

جواب: یک مثال بیاور.

سؤال: حاج آقا خیلی موارد هست...

جواب: از آن خیلی‌ها یک دانه‌اش را بگویید.

سؤال: دارم می‌گویم بین ذو الحال و حال احتمال دارد چند جمله فاصله بشود. ما این در ادبیات عرب...

جواب: بفرمایید یک مثال بزنید. اعاده به غیب ندهید. یک مثال بزنید متصل باشد، تمام باشد. ببینید این را مثال بزنید.

سؤال: ...

جواب: بفرمایید. در متصل هم داریم همین را می‌گوییم.

سؤال: «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى» و انتم سکاری جمله مستقلی است مسند و مسندُ الیه دارد و قطعاً فضله لاتقربوا الصلاة است.

جواب: چرا فضله آن است؟

سؤال: قطعاً شک نکنید.

جواب: حال نیست، جمله حالیه است.

سؤال: جمله حالیه است. دیگر مشکلی ندارد. لذا حتی می‌گوییم در متصل هم حرف شما صحیح نیست. فضلاً عن المنفصل.

سؤال: و انتم را می‌گویم با واویش جمله مستقل نمی‌شود. کسی نمی‌گوید و انتم سکاری، ابتدائاً بگوید و انتم سکاری.

سؤال: صرف این که جمله می‌تواند اسناد داشته باشد غلط است. ایشان می‌گوید جمله نمی‌تواند اسناد تام داشته باشد و این غلط است. فضله می‌تواند اسناد تام داشته باشد.

جواب: فضله نیست آن.

سؤال: حتماً فضله هست. اسناد تام دارد. مسند و مسندُ الیه دارد اما دارد یک چیزی را توضیح می‌دهد و این اشکال ندارد.

جواب: نه ما که نمی‌گوییم، ببینید ...

سؤال: ایشان دارد آن بار معنایی فضله را می‌گوید، می‌گوید فضله یعنی آن که اسناد تام ندارد. می‌گوییم این طوری نیست که

جواب: خود آقای نائینی فرموده.

سؤال: خود آقای نائینی هم...

جواب: حرف آقای نائینی این است. آقای نائینی عبارتش را خواندیم فرمود فضله در کلام، فرمود در متصل، فضله در کلام است. فضله در کلام را عرف و عقلاء چه می‌دانند؟ شارح عمده می‌دانند. اصلاً فلسفه آوردنش همین است.

سؤال: حتی اسناد تام هم داشته باشد، مشکل ندارد.

سؤال: فضله فقط مفرد نیست که حاج آقا.

جواب: نمی‌گوییم مفرد است. مگر ما گفتیم مفرد است. اما یک بند و ارتباطی دارد. یعنی مرتبطش می‌کنیم. شما همین طوری بفرمایید که «و انتم سکاری». «و انتم سکاری» چه؟ یعنی اخبار دارد می‌کند. یعنی شماها سکاری هستید. این که دروغ است. همان «و انتم سکاری» که در آیه شریفه هست، فضله است. چون اخبار که نیست. نمی‌گوید که شما سکاری هستید. اگر جمله مستقل بود یعنی شماها همه‌تان سکاری هستید. این که نمی‌گوید. وقتی جمله حالیه شد در آن صورت فضله است. «و انتم سکاری» اگر مستقل بود یعنی دارد اخبار می‌کند و می‌گوید شما سکاری هستید. اما وقتی حال بود نه، اخبار نمی‌کند، یک واقعیتی را می‌گوید. اگر این حال را داشتی. مثل صفت است. مثل این است که این جوری بگوید: ایها السکاری لاتقربوا الصلاة. پس بنابراین، حرف این است که ایشان طبق فرمایش آقای نائینی می‌فرماید ما قبول داریم در متصل همان جور که شما تعریف کردید. هر چه فضله در کلام است راست است. این، میّین است، مراد جدی را روشن می‌کند. در این شکی ما نداریم ولی حرف سر این است که منفصل‌ها بما الله منفصلُ آن را بیاوری کنار متصل خودش را قرار بدهی فضله‌ی آن نمی‌شود با آن ساختاری که دارد. نمی‌آید استقلال خودش را از دست بدهد. نمی‌آید بشود صفت او، حال او و امثال این که بشود فضله در کلام.

سؤال: استاد مرحوم نائینی هم نگفته که با حال انفصال گفته فرض کنید

جواب: فرض می‌کنیم، باشه.

سؤال: شما انفصالتش را به تمامه حفظ می‌کنید

جواب: بابا همان را بیاور متصل کن، مگر غیر این را فرموده. نه این که از او اقتباس کن یک وصفی را و بیاور این جا اضافه کن. همان را اگر متصل فرض کردی. نه این که شما بیا جمله سومی بیافرین. شما دارید می‌گویید ما یک جمله سومی می‌آفرینیم که نه آن جمله است، و نه آن جمله است، بلکه یک جمله جدیدی، سومی درست می‌کنیم. بخشی‌اش را از این می‌گیریم، بخشی‌اش را از آن می‌گیریم و خودمان یک جمله جدید درست می‌کنیم، یک فضله در آن می‌آوریم. خب مولی که این جور حرف نزده بلکه گوینده که این جور حرف نزده. بلکه شما دارید درست می‌کنید. و به عبارت دیگر ایشان می‌فرماید خود قید قرینیت ندارد بلکه تقیدش است که قرینیت می‌آورد.

سؤال: استاد ظاهراً همان طوری که ما قید متصل را جدا بکنیم از کلام ما می‌گوییم پر و بالی باید بهش بدهیم که حین انفصال بودن به آن بخورد دیگر. همین طور قید منفصل اگر ساختار کلی‌اش با این مثلاً عام یا با این مطلق سازگار باشد حالا به عنوان قرینه می‌تواند مطرح بشود و این مؤید است نه تمام دلیل. ظاهراً فرمایش ایشان را من این جوری متوجه می‌شوم که منافات با این اشکالات هم ظاهراً ندارد. یعنی این ...

جواب: با کدام اشکالات؟ فرمایش آقای نائینی را می‌فرمایید؟

سؤال: بله یعنی کلام ایشان تمام است. قید منفصل اگر ساختار کلی‌اش سازگار با این مطلق باشد می‌تواند به عنوان قید مطرح بشود و این مؤیدی است برای قرینه بودنش. نه این که حالا همین جوری بچسبانی به این کلام، می‌تواند قرینه بشود. همین جوری که قید متصل را هم اگر بخواهیم منفصلش کنیم باید یک تغییری در آن بدهیم.

جواب: ببینید آقای نائینی فرمایشش این نیست که ما اقتباس می‌کنیم از آن منفصل، قیدی را که آن جا ذکر شده و آن قید را می‌آوریم و این جا وصف قرار می‌دهیم، حال قرار می‌دهیم، و این جا فضله‌اش می‌کنیم. ایشان می‌فرماید همان که منفصل است اگر بیاوریم کنار این قرار بدهیم، آن منفصل را، نه صفت آن جا را، نه خصوصیت آن جا را. همان را بیایم متصل قرار بدهیم اگر قرینیت پیدا کرد، عند الانفصال هم می‌گوییم قرینه است.

سؤال: متصل را تعریف کردند به فضله کلام. منفصل را هم بیایم فضله کلام قرار بدهیم.

جواب: حرف همین است. منفصل هیچ وقت فضله این جدید نمی‌شود تا این که شما ...

سؤال: ...

جواب: آقای عزیز دقت کنید چیست.

سؤال: اگر فضله بود قرینه بود.

جواب: ببینید آیه که نازل نشده. حرف سر این است که همان طور که ادباء هم فهمیدند و

گفتند، در عرف فضله در کلام چیست؟ وصف و حال و تمیز و امثال این‌ها، این‌ها شارح و مبین عمده‌ها هستند. این اصلاً برای این می‌آورند. می‌خواهند توضیح این را بدهند. این برای چه زمانی هست؟

سؤال: برای اتصال است.

جواب: نه برای مطلق الاتصال نیست. این غلط است. همان طور که آقای نائینی هم فرموده برای مطلق الاتصال نیست این برای الفضله بودن فی الکلام است.

سؤال: قرینه متصله...

جواب: قرینه متصله یعنی وقت متصل...

سؤال: ...

جواب: به این جهت. فلذا چون فرموده به این جهت که فضله می‌شود ما دو جا اشکال به ایشان داریم. یعنی استاد دام ظلّه می‌فرمایند که به خاطر این جهت دو جا اشکال به ایشان داریم. یک، این که این حرف شما که به خاطر فضله بودن دارید می‌فرمایید همه متصل‌ها را پوشش نمی‌دهد. آن متصل‌هایی که جمله‌های تمام عیار کنار هم هستند، آن‌ها را پوشش نمی‌دهد چون آن جا فضله نمی‌شود.

دو، چون همه منفصلات خودش یک ساختار کامل دارد لذا آن را برداری و بیاوری بگذاری کنار این، اتصال درست می‌شود ولی فضله بودن درست نمی‌شود. و این متصل در آن جاهایی که شارح می‌شود، علتش فضله بودنش است. متکی بودن به آن هست. بند و بیل آن بودنش است. وابسته به آن بودنش است. این جهت است که باعث می‌شود که می‌گویند بی‌خود که نیاوردند، لغو که نگفتند بلکه آوردند برای این که می‌خواهند آن را توضیح بدهند.

پس بنابراین این هم به نظر می‌آید که حالا فرمایش استاد دام ظلّه گرچه من این مبحث چون را یاد نمی‌آید که مشرف بودیم در بحث چون یک دو سالی من قم نبودم این مباحث ظاهراً برای آن موقع است که من نبودم. اما این را از در تقریرات بعضی از دوستان دیدم که نقل کردند که این مناقشه را به مرحوم آقای نائینی دارند.

بحث سوم: بر فرض قبول کبری آیا قابل تطبیق بر مطلق و مقید، و عام و خاص می‌باشد؟ (31:27)

امر سوم این است که این مطلب در تطبیق به مطلق و مقید و عام و خاص، خلاف وجدان عرفی است. و خود این هم قرینه می‌شود و دلیل می‌شود بر امر اول و دومی که گفتیم. یعنی خودش شاهد بر این که آن‌ها هم قابل تصدیق نیست. چطور؟ همین طور که باز این جا غیرواحدی از اعظام فرموده‌اند و منهم شیخنا الاستاد دام ظلّه ولی این حرف را غیر واحدی از اعظام فرموده‌اند. فرمودند در عرف مقید منفصل، ناسخ قبل حساب

می‌شود. اگر مثلاً گفت که اکرم العالم، آدم عادی، یک سال، یا دو سال گذشت و بعد گفت لاتکرم الفساق من العلماء. می‌گوییم آقا عقیده‌تان عوض شده؟ می‌گوید آره آن موقع فکرش را نکرده بودم که این‌ها چقدر ضرر دارد. حالا فهمیدم، می‌گویم لاتکرم العالم الفاسق. این جوری می‌گوید. انفصال را دلیل بر عدول می‌دانند، دست برداشتن از حرف قبل می‌دانند، نه این که بگویند این قرینه است که از اول همان مقصودش بوده و لمصلحة آن جوری گفته که ما الان در فقه، در شرع می‌آییم این جوری می‌گوییم. به خاصی که برمی‌خوریم یا با مقیدی که برمی‌خوریم می‌گوییم از اول هم همان مقصود بوده. خدا که فرموده احل الله البيع، از اول بیع غیر ربوی مقصود بوده. حالا به صورت ظاهر فرموده احل الله البيع. حرّم الربا که فرموده از اول ربای غیر والد و ولد و زوج و زوجه و سایر موارد استثناء، از اول اصلاً این‌ها مقصودش نبوده. منتها به طور عموم فرموده، به طور مطلق فرموده حالا بعداً خارج کرده. نه عرف چنین چیزی نمی‌گوید. پس چرا آن موقع این جوری گفتی. عقیده‌ات عوض شده؟ می‌گوید آره.

پس در عرف، خاص منفصل که بعد بیاید، مقید منفصل که بعد بیاید، عدول می‌بینند، نسخ می‌بینند. پایان آمد هم نمی‌بینند. نسخ مثل شریعت نیست. چون نسخ واقعی در شریعت معقول نیست. بله ناسخ که می‌آید، پایان آمد است. یعنی از اول آن جا این چنین بوده. اما در عرف در غیر خدای متعال و در غیر معصوم علیه السلام نسخ معنا دارد. نفهمیده، اشتباه کرده و بعد می‌فهمد و دست برمی‌دارد. یعنی واقعاً حکمی برای همیشه اطلاق زمانی داشته برای همه ازمنه و است بعد می‌فهمد اشتباه کرده. یا از اصل اشتباه کرده یا در زمان اشتباه کرده، که برای همیشه باشد. همیشه مصلحت ندارد خب دست برمی‌دارد. نسخ به کار می‌برد. پس بنابراین در عرف این نیست. بله ما اگر بخواهیم بگوییم در شرع این چنین است، آن وجه آخری است که باید پیدا کنیم بگوییم این متکلم این چنین است. خودش این جور روی یک مصالحی این روش خاص را اختراع کرده، ابداع کرده برای خودش، اعلام هم کرده من این جوری حرف می‌زنم. آن حرف دیگری است. اما اگر می‌خواهیم موازین محاورات عرفیه را ببینیم چیست و براساس آن بعد بخواهیم بگوییم که کلمات شارع را باید این جوری معنا کنیم، یا سخنان افراد را باید این جوری معنا بکنید، این نیست، اطلاق و تقیید منفصلاً نداریم. در مجالس و قانون‌گذاری‌ها هم منفصل نمی‌آورند. متصل می‌آورند، بله قانون می‌آید تبصره‌هایش را کنارش ذکر می‌کند. اگر یک مجلسی یک مطلق را جعل کرد، مجلس دیگر یا همان را سال بعد وقت دیگر آمدند می‌گویند خب نسخ شده. آن قانون عوض شد. نمی‌گویند از اول مقصودشان این بوده و حالا بعد از یک سال گفتند. می‌گویند قانون عوض شده. پس بنابراین، این که شما تطبیق به این مورد هم می‌کنید و می‌گویید این مقید قرینه است بر مطلق، خاص قرینه است بر عام، نه، چنین قرینیتی وجود ندارد بلکه ناسخ است. این تطبیق شما هم درست نیست. علاوه بر این که طبق همان که گفتیم این معیارتان هم درست نیست. حالا شما مطلق را بگذار کنار این، کجا می‌گویند این فضله آن است؟ تناقض دارید می‌گویید. چه جور دارید می‌گویید. اگر این فرمایش ایشان و بقیه غیرواحدی از اعظام که این مطلب را فرمودند احتمال می‌دهم در کلمات مرحوم امام هم شاید دیدم که ایشان هم می‌گویند ناسخ است در عرف. و خیلی افراد متعددی از بزرگان فرمودند ناسخ است در عرف. این هم حرف حسابی است که این چنین است. حالا یک بخش دیگری هم این جا مانده و این سخن که در دوم گفتیم اظهر هم همیشه چیست؟ دوم می‌گفت اظهر هم همیشه قرینه است. این سوم می‌گفت اخص مطلقاً، همیشه قرینه است. آن که موضوعش اخص باشد همیشه قرینه است. خب این معلوم شد این که موضوعش اخص باشد قرینه است، این درست نیست، عرف در همین

جا دیدیم که آن را ناسخ می‌بیند نه این که قرینه ببیند. اما آیا اظهر این جوری است یا این جور نیست این مطلب و یک مطلب دیگر هم باقی مانده که ان شاءالله شنبه.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.